

سوره دل: فراسوی فرزانیگی

ع - پاشایی

در متن‌های کهن بودائی از شش، و گاهی نیز از ده پارامیتا (Pāramitā) یا «کمال» سخن گفته‌اند. یکی از این کمال‌ها، کمال فرزانیگی است که در اصطلاحات بورائی سنسکریت آن را پرچنیا پارامیتا (Prajñā Pāramitā) می‌خوانند.

Prajñā از دو جز Pra-jna ترکیب یافته است. pra- همان «فر» و «فرا»ی فارسی است و jna هم به معنای دانش و شناخت است. prajna از نظر لغوی دقیقاً همان «فرزانیگی» فارسی است، به معنای فراشناخت، معرفت، عرفان، یا شناسائی شهودی.

نمی‌دانیم چرا و چه گونه و از چه زمانی این کمال فرزانیگی یا کمال عرفان، نام کلی سوتره‌های Sutra معروف پرچنیا پارامیتا شد (همان گونه که دقیقاً به‌طور تاریخی نمی‌دانیم از چه هنگام و چرا این طریقت خاص در میان ما به «عرفان» معروف شده است).

شمار سوتره‌های پرچنیا پارامیتا به‌چهل می‌رسد که امروزه در حدود دوازده‌تای آن معروف‌اند. برخی سوتره‌های کهن این مجموعه در قرن اول پیش از میلاد در دست بوده است. این سوتره‌ها که در شمار آثار شاخه‌مهایانه آئین بودا آورده می‌شوند، همواره از ارج و قرب خاصی برخوردار بوده‌اند، و به‌صورت بلند و کوتاه و خلاصه (گاهی به‌دو شکل بلندتر و کوتاه‌تر) یافت می‌شوند.

یکی از این «خلاصه»های مشهور که احتمالاً در قرن چهارم میلادی نوشته شده است سوره دل است که در میان بودائی‌ان به پرچنیا پارامیتا هریدیه سوتره (Prajñā paramitā hridaya Sutra) یا هریدیه (دل) معروف است که روی هم رفته به معنای کمال فرزانیگی دل است.

سوره دل بیان فشرده‌ی مجدد چهار حقیقت عالی (رنج و خاستگاه آن، رهائی و راه رهائی از آن) است، در پرتو مفهوم شوینتا (Sunyata) یا تهیت (میان تهیت بودائی و دو مفهوم «نیستی» و «فنا» در عرفان ایرانی همانندی‌های چشم‌گیری هست). نزد بودائی‌ان شاخه‌مهایانه، خصوصاً ذن، سوره دل از ارج خاصی برخوردار است، چه آنان همواره در آن به «نگرش» (ذاذن) می‌پردازند.

از این سوره (خواه کوتاه و خواه بلند) سه ترجمه معروف به انگلیسی در دست است که کار مالس مولر، دت. سوزوکی و ادوارد کنز است. برگردان فارسی از روی ترجمه دت. سوزوکی صورت گرفته است.

گفتارهایی در باب آئین بودائی ذن، مجلد سوم، ص ۲۲۲-۲۳۲) همراه با خلاصه‌ای از یادداشت‌های او (شماره‌های داخل پرانتز متن شماره‌های یادداشت‌ها است).

سورة دل

آنگاه که بُدی ستوه اولکیتشوره به تمرین پرجنیا پارمیتای ژرف مشغول بود، دریافت که «پنج بخش»^۲ هست و این‌ها را در «خودبود»^۳ شان تهی دید.^۳

«ای شاری پوتره، اینجا کالبد تهیت^۴ است. [و] تهیت، کالبد است؛ کالبد جز تهیت نیست، تهیت جز کالبد نیست؛ هر چه آن کالبد است تهیت است، هر چه آن تهیت است کالبد است. درباره احساس، ادراک، حالات جان و دانستگی نیز همین را توان گفت.»

«ای شاری پوتره، اینجا همه چیز نشان تهیت دارد: زاده نشده‌اند، نابوده نیستند؛ آلوده نیند، نیالوده نیستند؛ افزون نشوند، کاسته نگردند. پس، ای شاری پوتره، در تهیت نه کالبد هست، نه احساس، نه ادراک، نه حالات جان، نه دانستگی؛ نه چشم، نه گوش، نه بینی، نه زبان، نه تن، نه جان؛ نه شکل، نه صدا، نه بو، نه مزه، نه لمس، نه موضوعات [جان]؛ نه ذات و دیدن، تا می‌رسیم^۵ به نه‌داتوی دانستگی؛ نه شناختی در کار است، نه نادانی^۶؛ نه خاموشی شناخت، نه خاموشی نادانی؛ تا می‌آئیم به این که نه پیری هست، نه مرگ، نه خاموشی پیری و مرگ؛ نه رنج هست^۷، نه اندوختن، نه نیستی، نه راه؛ نه شناخت هست، نه رسیدن، نه اندر یافت، چرا که رسیدنی در کار نیست. در دل بُدی ستوه‌ئی که بسته به پرجنیا پارمیتا منزل می‌کند حجابی نیست؛ و چون در دل او حجابی نیست، او را بیمی نیست، و با رفتن به فراسوی نظرهای گمراه، به نیروانۀ نهائی می‌رسد. بودایان گذشته، حال و آینده همه با بستگی به پرجنیا پارمیتا، به والاترین روشن‌شدگی کامل می‌رسند.

پس، بیاید دانست که پرجنیا پارمیتا، منترۀ بزرگ است، منترۀ فرزانه‌گی بزرگ، بزرگ‌ترین منتره، منتره بی‌همتا، که کاستن از هر دردی را سزااست؛ راستی است چون دروغ نیست. آن منتره که در پرجنیا پارمیتا باز گفته آید چنین است: گته [Gate] گته، پاره گته، پاره سمگنه، بُدی [bodhi] سواها! [ای روشن‌شدگی، رفته، رفته، رفته به آنسو، نشسته در آنسو، سواها! Svaha].

یادداشت‌ها

۱. از سر آغاز هریدیه (سورة دل) دومین در دست است، یکی بلند و دیگری کوتاه. این ترجمه از سورة کوتاه‌تر است که به‌طور کلی در چین و ژاپن رایج است.

سخن سر آغاز متن بلندتر- که متن کوتاه‌تر فاقد آن است- به بنسکریت و تبتی چنین است: [متن تبتی این سخن اضافی را دارد: «در ستایش پرجنیا پارمیتا، که فراسوی واژگان، اندیشه و ستایش است که «خود بود» [Srabhava] آن به کردار فضا، نه آفریده شده است و نه از میان می‌رود، که حالتی از فرزانه‌گی و سلوک [اخلاقی] است که برداشتمنی درونی ما

آشکار می‌شود و مادر همه **والایان** گذشته، حال و آینده است] «چنین شنیده‌ام روزگاری آن‌والای جهان در راجه‌گرهه [Rajagriha]، در کرکس کوه، باشمار بزرگی از رهروان و شمار بزرگی از **بدی‌ستوگان** [Bodhisattva] اقامت داشت. در آن زمان آن‌والای جهان در جذبۀ **سمادی** [samadhi]، معروف به **روشن‌شدگی ژرف**، بود. و در همان لحظه بدی‌ستوه بزرگ آریا و لکیشوره [Avalokita, Aryavatokitessara] خویشتن را در پرچنیا پارمیتای ژرف می‌پرورد [یا، مشغول تمرین پرچنیا پارمیتا بود].»

سخن پایانی سوره بلندتر که آن‌هم در متن کوتاه نیست، چنین است:
 «ای شاری پوتره [Sariputra]، بدی‌ستوه باید بدین‌سان خود را در پرچنیا پارمیتای ژرف بپرورد. در آن دم آن‌والای جهان از سمادی برخاست و بدی‌ستوه بزرگ آریا و لکیشوره را تصدیق کرده گفت: «آفرین فرزندشریفا چنین است! پرچنیا پارمیتای ژرف را چنین تمرین باید کرد. چون تو آن را تعلیم کرده‌ای، **چنین رفتگان** [Tathagata] و ارهتان [Arhat] آن را می‌ستایند. آن‌والای جهان بادلی شاد چنین گفت:
 شاری پوتره ارجمند و بدی‌ستوه بزرگ آریا و لکیشوره با تمام جمع انجمن، و جهان خدایان و انسان‌ها، اسوره‌ها [Asura] و گندروه‌ها [Gandharva] همه سخن آن‌والای جهان راست‌وند.»

۲. از دیدگاه علم امروز، مفهوم اسکنده‌ها [Skandha] یا «پنج بخش» روشن نیست. اما باید یادآور شده که اصل تحلیل بودائی از پژوهش علمی محض به دست نیامده است؛ مراد از آن رهایی ما از پندار یک‌واقعیت فردی نهائی [چون «خود» یا روان است] که گمان می‌رود همیشه هست. از این پندار خطای «دلیستگی» پیدا می‌شود و هم از این دلیستگی است که ما بسندی سلطه چیزهای بیرونی می‌شویم. پنج بخش این‌ها است: کالبد (یا شکل)، احساس (یا ادراک حسی)، ادراک، حالات جان (یا احوال دل) و دانستگی. مراد از کالبد یا شکل، جهان مادی یا مادیت چیزها است، و چهار بخش دیگر - که به «نام» نیز معروفند - بخش‌های وابسته به جان‌اند. «احساس» چیزی است که ما از طریق حواس داریم، «ادراک»، در وسیع‌ترین معنایش به اندیشه مربوط می‌شود یا چیزی است ساخته و پرداخته دل یا جان، مراد از «سمسکاره» [Samskara] یا همکار یا «حالات جان» چیزی است که شکل می‌دهد، یعنی اصل شکل‌دهنده است. «ویجینانه» [vijñāna]، دانستگی است، بدین معنا که هر یک از حواس ما، چون دیدن، شنیدن، بوئیدن، چشیدن، لمس کردن و اندیشیدن، دانستگی‌ئی خاص خود دارد.

۳. برگردان چینی سیوان زانگ (که در ۶۴۹ میلادی صورت گرفته) اینجا این جمله را دارد «او از هر پنج و بینوائی آزاد شده بود.»

۴. «تهی» یا تهیت [Sunya یا Sunyata] یعنی «مطلق»، یعنی چیزی که سرشتی فرارونده یا متعالی دارد. هرگاه بودائیان همه چیز را «تهی» بدانند مقصودشان این نیست که از هیچ-انکاری [nihilism] طس‌فداری کرده باشند؛ بل که برعکس به آن واقعیت نهائی اشاره می‌کنند که در مقولات منطقی جا نمی‌گیرد. چون این سوره می‌گوید «پنج بخش» نشان تهیت دارد [یا تهیت نشان است] یا در تهیت نه آفرینش هست و نه از میان رفتن، نه آلودگی، نه پاکی و مانند این‌ها، به این معنا است که به «مطلق» یا «تهی» هیچ نشانه محدودکننده نمی‌توانست نسبت داد؛ هر چند تهی در تمام چیزهای واقعی و جزئی هست، اما تعریف‌پذیر نیست، پس در فلسفه پرچنیا، نفی کلی نتیجه‌ئی ناگزیر است.

۵. نه چشم، نه گوش و مانند این‌ها، اشاره است به شش حس. در فلسفه بودائی جان یا منش [manas]، یا دل عضو خاص حس درک دره‌ها [dharma] است که موضوعات اندیشه است.

۶. نه شکل، نه صدا و مانند این‌ها، شش کیفیت جهان بیرونی‌اند که موضوعات حواس به شمار می‌آیند.

۷. داتو (dhatu)ی دیدن و مانند این‌ها، اشاره است به هجده داتو یا هجده ذات و عنصر هستی،

یعنی شش حس، شش موضوع حس و شش دانستگی [مثلاً چشم و شکل و دانستگی چشم، و مانند این‌ها].

۸. «نامی رسیم به» یا «تا می‌آئیم به» به سنسکریٹ *javat* و به چینی *nai chih* است و برای خودداری از تکرار به کار برده می‌شود.

۹. «نه شناخت هست، نه نادانی»، و مانند این‌ها، اشاره است به نفی کلی «دوازده حلقه زنجیر علی» یا «تولید مشروط». دوازده حلقه این‌هاست: نادانی، کره‌سازها، دانستگی نام و شکل، شش عضو حس، تماس، احساس، تشنگی، دل‌بستگی، وجود، تولد، پیری و مرگ. [نک. ع. پاشائی، بودا، چاپ سوم، ص ۵۶].

۱۵. اشاره است به «چهار حقیقت عالی». ۱. زندگی رنج است؛ ۲. این رنج از اندوختن [یا از خاستگاه] کرمة [*karma*] بد پیدا می‌شود؛ ۳. علت رنج را می‌توان از میان برد؛ ۴. راهی هست که به‌راهی از رنج می‌انجامد. [نک. ع. پاشائی، همین کتاب، ص ۲۵ و ۲۸].

اکنون پس از ترجمه و توضیح کوتاه این سوره می‌توان نگاه کلی به آن افکند. چنان که از نامش **سوره دل** پیدا است این سوره مغز یا دل «پرجنیا پارمیتا» است.

نخست باید گفت که نام بدی ستوه‌اولکیشوره جز در این سوره در هیچ يك از سوره‌های دیگر پرجنیا پارمیتا نیامده است از اینجا پیداست که این سوره در یک کار بعدی است و عناصر بیگانه را با هم آمیخته است. نکته دیگری هم هست که نشان می‌دهد سوره دل بعدها نوشته شده است و آن یکی دانستن پرجنیا پارمیتا و منتره (*mantra*) است که پایان گفتار اولکیشوره را درباره تہیت تشکیل می‌دهد. این منتره در هیچ يك از سوتره‌های دیگر پرجنیا پارمیتا نیامده است.

با توجه به این دو نکته آمدن اولکیشوره و منتره - به تحلیل کوتاه محتویات این سوتره می‌پردازیم.

نخست با یک سلسله از نفی و انکارها رویاروئیم: نفی پنج بخش، هجده داتو، دوازده آیتنه [*Ayatana*: شش حس و شش موضوع آن‌ها]، دوازده حلقه زنجیر علی، و در پایان این رشته از نفی‌ها، نه شناخت هست و نه هیچ گونه «رسیدن» [پراپتی *prapti* داشتن یا *labdhi*]، داشتن یا رسیدن یعنی آگاه بودن یا وابسته بودن به فهمی که حاصل استدلال نسبی است. و چون هیچ رسیدنی از این گونه وجود ندارد، جان به‌تمامی آزاد است از همه موانع و حجاب‌ها یعنی از خطاها و سردرگمی‌هایی که از عقل و تعقل پیدا می‌شود. و نیز از موانعی آزاد است که ریشه در دانستگی شناختی و عاطفی ما دارد، چون ترس‌ها، نگرانی‌ها، شادی‌ها و اندوه‌ها، ترس‌ها، و فریفتگی‌ها. چون این دریافته شود نیروانہ [*nirvana*] حاصل می‌شود. نیروانہ و روشن‌شدگی [*Sambodhi*] یک چیزند. بدین سان تمام بودایان گذشته و حال و آینده از پرجنیا پارمیتا پیدا می‌شوند. پرجنیا پارمیتا مادر «بودائی» و بدی ستوگی است. تا اینجا می‌توان گفت که سوره دل با جان پرجنیا پارمیتا هماهنگ است. با نفی‌ها آغاز می‌کند و با یک اثبات، که به زبان بودائی «روشن‌شدگی» خوانده می‌شود، پیوند می‌یابد. نباید تہیت را با نیستی به معنای عدم اشتباه کرد. این سوره پس از یک رشته نفی‌ها سرانجام مارا به چیزی قطعی و مثبت می‌رساند. پرجنیا پارمیتائی که بدین سان از نفی‌ها اثبات پس‌دیدی می‌آورد به راستی منتره‌ئی است بی‌همتا.